هو المبیّن الصّادق الامین

کنّا ماشیاً فی البیت و سامعاً حدیث الارض اذاً ارتفع النّدآء من الفردوس الاعلی یا ملأ الارض و السّمآء البشارة البشارة بما اقبل علیّ قبل اکبر الی السّجن فی سبیل اللّه مالک القدر ثمّ ارتفع النّدآء مرّة اخری من الجنّة العلیا یا اهل السّفینة الحمرآء افرحوا بما ورد الامین فی حصن متین و سجن مبین فی سبیل اللّه ربّ العالمین

 امروز روز نشاط و انبساط است لعمری در ملأ اعلی بساط فرحی گسترده شده که برچیده نشود چه که امروز عشّاق مدینهٴ وفاق و اتّفاق بکمال اشتیاق جانرا در سبیل نیّر آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان ننمود و آتش غضب سَبُعی ایشانرا از توجّه بازنداشت امروز در مدینهٴ عشّاق نغمه‌ها مرتفع و زمزمه‌های لطیف روحانی مسموع طوبی از برای آذانیکه باصغا فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلی محروم نماند

 از ارض طاء و یاء خبرهای تازه رسیده حضرت پادشاه ایّده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفس از اهل بها و اصحاب سفینۀ حمرا را مع آنکه کلّ شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست و سبب و علّت این اخذ از قرار مذکور آنکه بعضی از مکتوبات و اوراق در خانه‌ها و بازارها یافته‌اند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملّت بوده و گمان نموده‌اند بعضی از آن از این حزب بوده قسم بآفتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکّا مشرق و لائح این حزب لا زال از اعمال نالائقه و افعال مردوده مقدّس و مبرّا بوده و هستند این امور و امثال آن از اراذل قوم است اهل بها من غیر ستر و حجاب آنچه را که سبب اتّفاق و اتّحاد عباد است و همچنین علّت عمار بلاد امام وجوه امرا و علما ذکر نموده‌اند بامید آنکه اسّ فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را باصلاح تبدیل نمایند حقّ شاهد و نفس مبارک پادشاه ایّده اللّه گواهست بر آنچه ذکر شد چهل سنه میشود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا بقسمیکه اطفال را هم کشته‌اند چه مقدار از ابنا را که امام وجوه آبا سر بریدند خانه و اموال را نهب و غارت نمودند مع‌ ذلک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت واردۀ واقعهٴ در عشق‌آباد و همچنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خامه و آمه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص معروفی از جانب بزرگی در عکّا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ باللّه از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمیشود که نَفَسی للّه برآورد و عرایض مظلومهای عالم را بشنود هل من ذی اذن لیسمع ما ورد علینا و هل من ذی عین لیری عبراتنا نسئل اللّه ان یزیّن الامرآء بطراز العدل و العلمآء بنور الانصاف و یؤیّدهم علی الرّجوع الیه انّه هو الغفّار التّوّاب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل او بر عناد قیام نمودند سیّد قد ظهرت سیادته من علم الله ربّ العالمین بزرگواری را از اولاد رسول و ذرّیّهٴ بتول در ارض ص شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند بذلک ناحت الاشیآء ولکنّ القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی حین آمر بکمال ظلم و عناد ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم باسمی اخذ نموده حال سندهای متعدّده در دست موجود ولکن مستور الی ان یأتی اللّه بنور عدله از جمله نفوس مأخوذهٴ در ارض ط سیّاح افندی بوده مولای او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکه اسرار مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان ‌اللّه مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظهٴ عدل را داشته و بقدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد مع ذلک نفوسیکه از عنایات ملوکانه بمقامات عالیه رسیدند و صاحب خزینه شدند قصد ضرّش نموده‌اند ولکن آنحضرت از عدوّ خانگی بیخبر باری چون خبر اخذ سیّاح را شنید در ارض یاء نار ظلمی برافروخت که شبه و مثل نداشته که شاید باین اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد

 امّا حکایت ارض یاء در شب بیست و سوّم رمضان المبارک نوّاب والا حاکم آن ارض بامر آمر صاد قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و آقا علی‌اصغر علیهما بهآء اللّه و رحمته را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند و با گماشتۀ والا حاجی نایب با خفّت تمام آن دو مظلوم را بحضور میبرند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس میفرستند و در حبس از قرار مذکور زخارف فانیه اخذ نموده مرخّص مینمایند و بعد مجدّد بامر والا این دو نفر را مع چند مظلوم دیگر میگیرند و اسامی آن نفوس مقدّسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم و در آن محلّ که اخذ مینمایند آن مظلومها را با زنجیر میبندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا میرسانند بسیار خوشوقت میشوند و بعد علما را حاضر مینمایند و تحریک میکنند للّه الحمد آن نفوس مقدّسه باستقامت کبری ظاهر سطوت ایشانرا از صراط مستقیم منع ننمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند جوابهای شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار والا جلال ‌الدّولة آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و همچنین آقا سیّد علی مدرّس با دو پسر دیگر و جمعی دیگر از علما را احضار مینمایند و آقا علی‌اصغر مظلوم را در حضور طناب میاندازند و شش نفر دیگر را با آن جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میبرند پشت تلغرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملّا مهدی را گردن میزنند و جان نداده شکمش را پاره میکنند و سنگسار مینمایند و بعد جسد مطهّرش را میبرند در محلّۀ دیگر آتش میزنند جناب آقا علی را هم درب خانهٴ یکی از علما سر میبرند سر را بالای نیزه میکنند و بدن مطهّرش را نشانهٴ حجرهای بغضا مینمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملّا علی سبزواریرا درب خانۀ شیخ حسن میآورند ولکن آن مست بادۀ الست بخلق میفرماید در ارض طف سیّد‌ الشّهدآء روح ما سوىٰه فداه فرمودند هل من ناصر ینصرنی این عبد میگوید هل من ناظر ینظرنی سبحان‌ اللّه از اینکلمۀ علیا نیّر انقطاع مشرق نشهد انّه شرب رحیق البقآء من ایادی عطآء ربّه المشفق الکریم و رحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالمست در سبیل دوست فدا نمود او را هم سربریدند و بدن مبارکش را سنگ‌باران کردند جذب و اشتیاق عشّاق در آن یوم ملأ اعلی را متحیّر نمود

 آیا در دنیا نفسی یافت میشود که للّه و فی اللّه اغنام را از ذئاب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را بحفظ انفس خود مخصوص نموده‌اند آیا در پیشگاه کرسیّ عدل الهی جواب چه میگویند

 یا تیمس یا دارای گفتار و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای ایران بگذر و ببین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی شیر مانده‌اند و عیال در دست اشقیا اسیر زمین از خون عشّاق نگار بسته و زفرات مقرّبین عالم وجود را مشتعل نموده

 یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزّت و عظمت و اختیار حقّید نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصابیح بر و تقوی را خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوختهٴ مطروحه مرور نمود و از هزیزش اینکلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر بصحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید

ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایّام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام اللّه و رحمته در خفیّه قوتی فرستاده‌اند و محض شفقت مظلومانرا یاری نمودند از حقّ میطلبیم کلّ را تأیید فرماید بر آنچه رضای او در اوست

 یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومانرا شنیدید و نوحۀ ایشان بسمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آنکه تجسّس فرمایند و بر اعلای آنچه واقع شده قیام کنند شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و بطراز عدل مزیّن دارد

 یا مهدی طوبی لک نشهد انّ اللّه کان معک اذ نطقت بالحقّ نشهد انّک شربت رحیق الشّهادة فی سبیله و فدیت بنفسک لاعلآء کلمته یشهد لسانی و قلمی بانّک نصرت دین اللّه حقّ النّصر و صبرت فیما ورد علیک من عباده الغافلین

 و جناب آقا محمّدباقر را هم درب خانۀ صدر ‌العلما سر بریدند و سنگسار نمودند دو برادر را هم میبرند میدان شاه آقا اصغر را سر میبرند و آقا حسن را میدوانند بضرب چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از همه کوچکتر بوده میگوید بیا و بد بگو من ترا میخرم و پول میدهم آن نونهال بستان محبّت الهی جواب میگوید چه بگویم تو بآنچه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلوی مبارکش میزند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدّس را قطعه قطعه میکنند و ظالمی دیگر نیزه‌ئی بر سینه‌ئی که مخزن حبّ ربّانی بود میزند بعد میرغضب میآید و سر را جدا میکند و بر سر نیزه مینماید و میبرند خانهٴ آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده‌اند آنچه را که هیچ نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبهش را ندیده و از قرار مذکور شیخ بمیرغضب انعام داده و بعد سر را در محلّها میگردانند و اجساد مطهّره را بر خاک میکشند و خلق با سنگ و چوب میزنند و میبرند در گودالها میریزند و نوّاب والا امر میکند شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند و مبارک ‌باد گویند و آن شب مکرّر درب خانۀ شهدای مظلومین جمع میشوند و ساز میزنند و اهل و عیال مظلومان از خوف و ترس در را بروی خود میبندند دیگر حقّ آگاهست که چه گفتند و چه کردند و بر آنمظلومان چه وارد شده پسران جناب ملّا مهدی دو نفر را مرخّص میکنند بروند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفس را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بآن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند انّ ربّنا هو العلیم الخبیر

 یک نفس هم از آن نفوس بکلمه‌ئی نطق فرمود که بسیار مؤثّر است حینیکه نوّاب والا جلال ‌الدّولة بیکی از نفوس مطمئنّۀ موقنه فرموده انکار کن و تبرّی نما تا خلاص شوی آن پیر مدینهٴ بیان فرمود چهل سالست من منتظر این یوم بودم که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبّت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفین

 و از قراریکه نوشته‌اند این امور شنیعۀ واقعه از حضرت پادشاه ایران ایّده اللّه نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی ‌الحقیقه چند سنه میشود که حضرت پادشاه ایّده اللّه برأفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده‌اند این حکم و امثال آن از نوّاب ظلّ‌ السّلطان صادر گشته و گفته‌اند چون خبر اخذ سیّاح را شنیده باین اعمال خواسته رفع بعضی توهّمات را نمایند العلم عند اللّه لیس لنا ان نذکر ما نعلم نسئل اللّه تبارک و تعالی ان یعرّف حضرة السّلطان ما کان مستوراً عنه انّه هو السّامع المجیب

 چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلّات یافته‌اند و بحضور ارفع اشرف پادشاه ایدّه اللّه برده‌اند بعضی از اعدا نسبتش را ببابی دادند آنحضرت فرمود تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که بحضرت عبد ‌العظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحدّ ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدّد در بعضی بیوت و اسواق هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه که سبب و علّت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهدۀ ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی اذیال این حزب مقدّس و مبرّاست چه که این حزب دولتخواه و ملّت‌خواهند و از امثال این امور نالائقۀ کاذبه فارغ و آزاد باری بعد عدل الهی و همّت حضرت پادشاهی و جد و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شد اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود از سبب و علّت پرسیدند عرض نمود عداوت با حزب بابی مرا واداشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از اینعمل مردود آنکه این حزب مظلوم را مجدّد مبتلا نماید و کلّ میدانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت ر ا داشته و دارد و بنار بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالفست و عنادش بمثابهٴ آفتاب ظاهر و واضح

 یا سلطان اقسمک بعدل اللّه و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارق آیاته اینکه تفحّص فرمایند تا صدق اینمظلومان و عدم فساد و خیر‌خواهیشان در پیشگاه حضور حضرت شهریاری واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بآفتاب حقیقت این حزب دولتخواهند چه که عاقلند دثارشان آداب پسندیده و شعارشان اخلاق مرضیّهٴ روحانیّه است امید آنکه از پرتو انوار آفتاب عدل حضرت پادشاهی اهل عالم بطراز راحت و اطمینان مزیّن و منوّر گردند الامر و الحکم فی قبضة قدرة اللّه ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرّفیع

 سه نامه از ارض یاء در اشتعال نار بغضا و شهادت نفوس راضیۀ مرضیّۀ مطمئنّه ارسال نمودند ولکن مضمون هر یک مخالف دیگری محض فضل مطابق هر یک لوحی از سماء مشیّت نازل طوبی للفائزین و اینصحیفۀ مبارکه یکی از آنهاست طوبی للقارئین

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۹ ژانویه ۲۰۲۳، ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر